

## ایمان دینی و رنج‌های وجودی

(راهی به رهایی از دیدگاه امام علی علیه السلام)

امیرعباس علیزمانی

استادیار گروه فلسفه دانشگاه قم

### چکیده

از جمله کارکردهای اصلی دین در روزگار ما، و در واقع در همه قرون و اعصار، کاهش رنج‌های انسان است. رنج‌های وجودی از زمره اصلی‌ترین رنج‌های انسان به‌شمار می‌آیند. رنج‌هایی از قبیل تنهایی، ناامیدی، پوچی و مانند آن. در این مقاله تلاش کرده‌ایم تا ابتدا تصویری کلی از وضعیت بحرانی انسان معاصر ارائه دهیم، سپس با نگاهی اجمالی به سه رنج اصلی انسان، یعنی رنج نرسیدن، از دست دادن و رنج ناشی از تکرار و خستگی، به اختصار راه‌های مختلف مواجهه با این رنج‌ها را بیان کرده‌ایم.

هم‌چنین تلاش کرده‌ایم تا شیوه مواجهه امام علی (ع) را به عنوان کسی که تجربه‌ای عمیق در باب رنج‌های وجودی انسان و معناداری زندگی دارد، بیان کنیم. سخن اصلی این مقاله این است که در حیات دینی، رنج، درد و سختی وجود دارد، ولی همه این امور در پرتو تصویری معنوی از حیات، معنادار، تحمل‌پذیر و شیرین می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: رنج‌های وجودی، کارکردهای دین، ایمان دینی، اضطراب، ناامیدی، تنهایی، معناداری زندگی، رنج شیرین.

### بی‌قراری انسان جدید

در طی تاریخ، آدمی همیشه مسائلی را درباره سرشت و سرنوشت خود طرح کرده است؛ این‌که او کیست، از کجا آمده است، به سوی کجا می‌رود، چه آینده‌ای در انتظار اوست، و قدر و منزلت او در کل نظام هستی چیست، و مختصات وجودی او کدام است... لکن فقط در عصر جدید است که انسان یقینش را درباره ماهیت خود از دست داده و با خود بیگانه شده است. او دیگر نمی‌تواند به تعریف کلیشه‌ای «حیوان ناطق» یا هر تعریف دیگری از این دست راضی شود. او راه خود را در عالم گم کرده است. او پاسخ روشنی در باب چرایی هستی و معنای وجود نداشته و هستی او برایش بزرگ‌ترین مُعْضَل فلسفی شده است. انسان جدید، در عین حال که یقینش را در مورد جهت وجودی (چرایی هستی) خود از دست داده، توانایی و قدرت فنی تغییر یا تخریب کره زمین را به دست آورده است. در این اوضاع و احوال مصیبت‌بار زندگی می‌کند که هم آستان نویدهای آرمان شهری است و هم آستان تخریب‌های جهنمی و در حالی که از آسودگی بی‌بهره است، برای خودش مشکلی شده است. (سم‌کین: ۲۳ و ۲۴)

یکی از خطرات بزرگی که زندگی انسان مدرن را تهدید می‌کند، غلبه فن‌پرستی یا جنون فن‌آوری است. شاید خطر اصلی نگرش فن‌آورانه این و سوسه را در آدمی قوت می‌بخشد که خود را یگانه معنابخش و ارزش‌آفرین عرصه وجود بداند، (همان، ۲۸) نوعی «انسان‌مداری عملی» که انسان فن‌آور، به مقتضای آن، جهان را فقط به چشم ماده خنثایی می‌بیند که باید برای ارضای هوا و هوس خود، دگرگونش کرد. وقتی که این طرز تلقی رواج یابد، آدمی فقط فرآورده‌های فن و صناعت خود را می‌ستاید و فقط بر همین امور توکل می‌کند و بدین‌سان، کارش به جایی می‌کشد که اوصافی را که روزگاری به خالق کون و مکان اختصاص داشت، به خود نسبت می‌دهد.

اعتماد نامحدود به تفکر فن‌آورانه به فروپاشی اساس زندگی اصیل انسان می‌انجامد. نخست آن‌که فنون و صناعات نمی‌توانند ما را از هجوم بی‌وقفه و بالمآل پیروزمندانه مصیبت و مرگ در امان دارند. اگر برای شأن و منزلت نهایی‌مان در عالم، صرفاً به فن‌آوری متکی باشیم، نومیدی و پوچی گریزناپذیر است، چرا که فن‌آوری فقط در متن زندگی‌ای موجب پیش‌رفت می‌شود که خود آن زندگی محکوم به فناست. تفکر فن‌آورانه از ارائه‌غایات و ارزش‌هایی که برای هدایت زندگی ضرورت دارند نیز عاجز است. (همان، ۲۳ و ۲۴)

انسان مدرن، با چنین اوضاع و احوالی، چه نیازی به «تفسیر معنوی از عالم» دارد، و دین در این خصوص، چه نقشی را ایفا می‌کند؟ آیا دین می‌تواند زندگی در این جهان مصیبت‌بار و آکنده از شرّ و رنج را بر انسان آسان کند و قدرت تحمل بار سنگین امانت هستی را بر او هموار نماید؟ آیا دین می‌تواند توجیهی منطقی برای سکونت در این عالم فراهم کند؟ چگونه چنین امری ممکن می‌شود؟

امام علی علیه السلام که این مسیر پرفراز و نشیب را طی کرده و زندگی در این جهان را آزموده است، چگونه این سؤال‌ها را پاسخ می‌گوید؟ او چه نگاهی به انسان، رنج‌های وجودی انسان، نقش و کارکرد دین در درمان دردهای وجودی او، تأثیر دین در بهداشت روانی و اخلاق اجتماعی و ... دارد؟ او، به عنوان کسی که به وضعیت مخاطره‌آمیز انسان در این سفر وجودی آگاه است و رنج‌های عمیق و جانکاه وجودی آدمی را به خوبی می‌شناسد و بزرگ‌ترین دغدغه‌ها را در باب سرنوشت، آینده و به طور کلی، معمای وجودی خویش دارد، با این مسائل چگونه برخورد کرده است و چه پیام روشنی برای انسان امروز دارد؟

پیش از پرداختن به دیدگاه‌های امام علی علیه السلام، ذکر برخی نکات ضروری می‌نماید:

۱. در باب تعریف دین، به ویژه اگر بخواهیم تعریفی جامع و مانع ارائه دهیم، اتفاق نظر چندانی در بین دین‌پژوهان وجود ندارد. مرور تعاریف موجود، از وجود تفسیرهایی متفاوت و فراوان از دین خبر می‌دهد:

جیمز مارتینو معتقد است که: «دین اعتقاد به خدایی سرمدی است». (آلستون، ۱۹) هربرت اسپنسر دین را به معنای «تصدیق این مطلب که همه چیزها تجلیات قادری فراتر از شناخت ما هستند» می‌داند. (همان، ۲۰) **مارتیو آرنولد** معتقد است که «دین اخلاقیاتی است که به کمک احساسات تعالی یافته، برانگیخته شده و فروزان گشته است». **مک تاگارت** مدعی است که «دین شور و احساسی است که برایمان و سازواری میان ما و جهان، در کل، تکیه دارد. شلایر ماخر، جوهره دین را «احساس تعلق و وابستگی مطلق» می‌داند. (همان، ۲۳)

در هر یک از این تعاریف و تعاریف بی‌شمار دیگر، بر جنبه خاصی از ابعاد و ساحت‌های مختلف دین تأکید شده و چه بسا ابعاد و ساحت‌های دیگر به فراموشی سپرده شده باشد. به طور کلی، ما می‌توانیم به جای جست‌وجوی تعریفی جامع و مانع برای دین، از بعضی مشخصه‌های دین سخن بگوییم. ما می‌توانیم موارد زیر را از جمله مشخصه‌های دینی بشماریم:

۱. اعتقاد به موجودات فوق طبیعی (ایمان به غیب)؛  
۲. تفکیک میان اشیای قدسی و غیر قدسی (مقدس و نامقدس)؛  
۳. تأکید بر انجام اعمال و مناسکی خاص؛  
۴. قوانین حقوقی و اخلاقی‌ای که ریشه در آسمان دارند و اعتبارشان را از امر الاهی می‌گیرند؛

۵. احساسات خاصی که مشخصه دینی دارند (خشیت، احساس رمز و راز، احساس گناه، پرستش و...)

۶. دعا و دیگر صور ارتباط با عالم قدس؛

۷. جهان‌بینی یا تصویری عام و فراگیر از جهان به عنوان یک کل و جایگاه فرد انسانی در آن؛

۸. نظامی کم‌ویش کامل در مورد حیات فردی؛

۹. یک گروه اجتماعی که امور فوق، آنان را به هم پیوند می‌دهد.

البته آن‌چه برشمردیم، تمام مشخصه‌ها را دربر نمی‌گیرد و چه بسا فهرست دیگری نیز بتوان فراهم کرد که مؤلفه‌های بیشتری را دربرداشته باشند. (همان، ۱۹)

در این مجال، در پی تحقیق کامل در خصوص دین از منظر دین‌پژوهی نیستیم، بلکه درصدد آن هستیم، کارکردهای مثبت ایمان دینی و تأثیرات و خدمات و حسنات ایمان دینی در منش شخصیت و رفتار و کردار انسان را از دیدگاه امام علی علیه السلام بررسی کنیم.

۲. به نظر می‌رسد در باب مدعیات دینی دو نوع پرسش وجود دارد: پرسش نخست این که آیا

این مدعیات «مطابق با واقع» هستند یا نه. به عبارت دیگر، صادق‌اند یا کاذب؟ حق‌اند یا باطل؟

پرسش دوم این که: بر فرض حقانیت و صدق، آنها چه نسبتی با ما دارند، چه تأثیری در آینده،

سرنوشت و سعادت ما ایفا می‌کنند باور به آنها چه دگرگونی‌ای در وضع و حال کنونی و آینده ما

ایجاد می‌کند و یا به تعبیری آیا این باورها «مفید»، «سودمند» و «کارآمد» هستند یا نه؟

به طور مثال، یکی از مدعیات اکثر ادیان این است که «نفس انسان جاودانه است». در

برخورد با این ادعا ما دو نوع رهیافت را می‌توانیم در پیش بگیریم:

الف) رهیافت فیلسوفانه یا متکلمانانه، که دغدغه صدق و حقانیت دارد و در پی این است

که آیا این ادعا مطابق با واقع است یا مطابق با واقع نیست.

ب) رهیافت پراگماتیستی و عمل‌گرایانه، که در پی آن است تا دریابد باور به این ادعا چه

تأثیر مثبت یا منفی‌ای در زندگی ما دارد؟ آیا این باور، به زندگی ما آرامش می‌بخشد و ترس‌های ما را کمتر می‌کند یا چنین نقش و کارکردی را ندارد.

ما در این جا، در پی بررسی برخی کارکردها و نقش‌های عینی و عملی ایمان دینی در زندگی فردی و اجتماعی، جسمی، روحی و روانی، دنیوی و اخروی انسان هستیم. بنابراین، تا حدودی، با رهیافت دوم به بررسی نظریات و دیدگاه‌های امام علی علیه السلام می‌پردازیم. ما در پی آن هستیم تا تأثیرات عینی و واقعی باور و ایمان به دین در زندگی (اندیشه، احساس و رفتار) فرد یا جامعه را دریابیم و نیاز انسان به دین را از دیدگاه آن حضرت بررسی کنیم.

۳. این امر نیز واضح و روشن است که «دین برای انسان»، و برای هدایت، نجات و رستگاری او آمده است، بنابراین، متناسب با توانایی‌های انسان و نیازهای واقعی و جاودانه اوست. علت روی آوردن انسان به سوی دین این است که:

اولاً، انسان متدین دین را «حق» می‌شمارد و مدعیات آن را صادق می‌داند. ثانیاً، این حق را مرتبط با خویش می‌بیند و آن را برای سعادت خود «مفید» و سودمند می‌داند. ثالثاً، آن را در خصوص تأمین به سعادت و نجات ابدی، «بی‌بدیل» دانسته، هیچ رقیبی هم‌سنگ و یا برتر از آن نمی‌شناسد.

از این رو، برای دست‌یابی به رستگاری و نجات، به دین روی می‌آورد و از آن مدد می‌گیرد.

۴. در باب ضرورت دین و تبیین چرایی آن، ما با دو نوع بحث و دو شیوه طرح سؤال روبه‌رو هستیم:

الف) گاه این سؤال مطرح می‌شود که خداوند از ارسال رسل و انزال کتب چه غرض و غایتی داشته است. او چرا چنین کاری کرده و چه هدفی را از این کار تعقیب می‌کند؟ به عبارت دیگر، اگر خداوند از طریق وحی و پیامبران، دین را ارسال نمی‌کرد، چه مشکلی پیش می‌آمد؟ چرا خداوند «باید» برای هدایت انسان، پیامبران را مبعوث کند و دین را در اختیار آنها قرار دهد؟

ب) گاه نیز این پرسش مطرح می‌شود که انسان چه نیاز یا نیازهایی به دین دارد. به عبارت دیگر، چرا انسان باید به دین روی آورد و در صورت نبودن پیام قدسی و یا با رویگردانی او از این پیام، چه مشکل یا مشکلاتی برای او پدید می‌آید؟ انسان چه مشکل یا کمبودی دارد که تنها از طریق مراجعه به دین می‌تواند آن را برطرف سازد؟

## دین و نجات انسان

در کلام امام علی علیه السلام، نیاز انسان به دین و نقش مثبت آن در ذهن، منش و رفتار او، به اشکال گوناگون و به شیوه‌های متفاوت، بیان شده است.

یکی از این شیوه‌ها «تأکید امام بر دست‌آوردهای مثبت بعثت پیامبران» است. امام گاه به طور مستقیم و گاهی غیرمستقیم (برای مثال، با مقایسه وضعیت جامعه بشری پیش از بعثت با وضعیت آن پس از بعثت) به بیان این امر می‌پردازند. از جمله این تأکیدها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ذات وارسته خداوندی از فرزندان آدم پیامبرانی را برگزید و بر پایه وحی از ایشان پیمان گرفت و تبلیغ رسالت الهی را - به عنوان امانت خویش - به آنان سپرد و این گزینش در حالتی انجام یافت که بیشتر خلق خدا پیمان الهی را دگرگون کرده بودند. آنان در خصوص حق او به جهالت گرفتار آمده، بتان را به عنوان رقیبانش گرفته بودند و این شیطان را فرصتی دلخواه بود تا آدمیان را از شناخت حق بازدارد و رشته پیوند بندگیشان را با خدا بگسلد. چنین بود که خداوند فرستادگانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبران خود را پی در پی به سویشان گسیل داشت.

فرایادشان آرند و با تبلیغ حقایق توحیدی احتجاج کنند و عقل‌های مدفون را رستاخیزی فراهم آرند و آیه‌های دقیق و سنجیده‌ای را در خداشناسی... برایشان به نمایش گذارند. (معادینخواه: ۱۳۷۳، ۲۰. برای مطالعه بیشتر ر.ک: همان، ۷۹، ۱۰۱، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۸۰، ۲۱۷)

در این سخن، امام پس از بیان وضعیت بحرانی انسان، پیش از بعثت پیامبران (فراموشی و غفلت از عهد الهی، جهل نسبت به خداوند، شرک، حاکمیت شیطان و دوری از معرفت و عبادت خدا)، به تبیین چرایی بعثت، پیامبران و فلسفه ارسال رسل پرداخته و بر نکات اساسی زیر تأکید می‌کنند:

۱. «لستأدوهم میثاق فطرته»؛
۲. «و یدکروهم منسی نعمته»؛
۳. «و یحتجوا علیهم بالتبلیغ»؛
۴. «و یثیروا لهم دفائن العقول»؛
۵. «و یروهم الایات المقدره».

اولین وظیفه و رسالت پیامبران «توجه به میثاق فطری بین انسان و خدا» است که برخی از

شارحان نهج البلاغه آن را همان میثاق فطرت در سوره روم، آیه ۳۰ و نیز عبارت از «عهد اَلْسْت» در عالم ذر (اعراف، ۱۷۲/۷) می‌دانند. (التستری، ۳۲) به هر حال، اولین قدم در مواجهه پیامبران و انسان، توجه به فطرت و بازگشت به خویشتن خویش است. اصولاً یکی از بیماری‌های بزرگ انسان، بیماری غفلت و فراموشی عهد و پیمان‌های بزرگ فطری خویش است و یکی از نیازهای اصیل او یادآوری این عهد و پیمان‌ها و تأکید بر آنهاست.

وظیفه دوم پیامبران، (که از جمله برکات و حسنات دین نیز هست)، توجه و تذکر نسبت به «نعمت‌های فراموش‌شده» عالی انسانی است. مفهوم «نعمت» اصولاً مفهومی دینی است و از نحوه نگاه معنوی و قدسی نسبت به عالم و آدم ناشی می‌شود، به تعبیری، می‌توان گفت که اگر انسان، وجود و کمالات خود و سایر موجودات را در ارتباط با خداوند ببیند و ظاهر صحنه عالم را در ارتباط با پشت صحنه آن ملاحظه کند، مفاهیمی از قبیل نعمت، رزق و... برای او معنا و مفهوم پیدا می‌کنند.

شاید مقصود امام از این نعمت‌های فراموش‌شده، نعمت‌های برتر و متعالی‌ای چون نعمت وحی، ایمان، ارتباط با عالم قدسی، شناخت خدا و اموری از این دست باشد.<sup>۱</sup> وظیفه سوم پیامبران، «احتجاج بر بندگان» است. آنان پیام الهی را چنان شفاف، متین و زیبا به انسان می‌رسانند که راه هرگونه عذر آوردن را بر مخاطب می‌بندند.

وظیفه چهارم پیامبران، «برانگیختن گنجینه‌های مدفون‌شده عقلانی انسان‌ها» است. آنان تلاش می‌کنند تا گرد و غبارهای نشسته بر عقول انسانی را کنار زده، گنجینه عقول انسانی را از دل خاک‌ها و خاشاک‌ها استخراج کنند.

پیامبران نیامده‌اند تا به انسان‌ها، عقل ارزانی دارند، بلکه آمده‌اند تا منابع عقلانی به فراموشی سپرده‌شده انسانی را استخراج کنند. این گنجینه گران‌بها چه بسا به واسطه رسوم، عادات، باورهای نادرست، خرافات، تعصب‌های نادرست و... مدفون شده باشد. یکی از رسالت‌های پیامبران الهی کنار زدن این حجاب‌ها و موانع و برشوراندن منبع عقل بشری است. پیامبران با معرفی ساحت‌های دیگری از هستی، با معرفی رازهای وجودی، با بیان مختصات وجودی انسانی و نهادن پرسش‌های بزرگ در پیش روی او، عقل او را

۱. آیاتی از قرآن مؤید این احتمال است. از آن جمله می‌توان به آیات ۶۹ و ۷۴ از سوره اعراف، و آیه ۲۰ از سوره مائده و آیات ۴۰ تا ۴۲ از سوره بقره اشاره کرد.

برمی‌انگیزانند. یکی از مهم‌ترین برکات و حسنات بعثت پیامبران، توجه انسان به نیروها و ساحت‌ها و منابع و امکانات وجودی خویش است. پیامبران در درون انسان‌های مخاطب خویش، غوغایی را به وجود می‌آورند، نیروها، نعمت‌ها و ساحت‌های فراموش شده او را به یاد او می‌آورند و نگاه تازه‌ای به او می‌دهند تا عالم و آدم را به گونه‌ای عمیق‌تر ملاحظه کند. وظیفه پنجم پیامبران «نشان دادن و به نمایش درآوردن آیات دقیق و سنجیده» است.

نکته مهم و قابل توجهی که از این سخن امام می‌توان به دست آورد، این است که جوهر تعلیمات پیامبران در جان و اعماق وجود انسان ریشه دارد و انسان نسبت به این پیام، بی‌طرف و خنثا نیست. گوهر اصلی دین متناسب با عمیق‌ترین لایه‌های وجودی انسان است و نوعی سازواری و تناسب بین «جان انسان»، «عقل انسان» و گوهر تعالیم پیامبران وجود دارد. بنابراین، «دین برای انسان و متناسب با نیازهای وجودی او و هماهنگ با گنجینه عقل اوست». پیامبران در مواجهه با انسان، یک امر عاریتی و عارضی را در اختیار او قرار نمی‌دهند، بلکه با بیدار کردن عقل و جان انسان، او را به خویشتن اصیل خود بازمی‌گردانند.

### پیامبری و درمان‌گری

همان‌گونه که در مقدمه گفتیم، پیام پیامبران را از دو جهت می‌توان بررسی کرد: از حیث صدق و کذب (حقانیت و بطلان) و از حیث مفید بودن یا مضر بودن (کارآمدی و ناکارآمدی).

نگاه انسان سنتی به محتوای تعالیم پیامبران، بیشتر از زاویه اول است، به این معنا که آنها بیشتر دغدغه صدق و حقانیت این تعالیم را دارند تا دغدغه کارآمدی و مفید بودن، در حالی که نگاه انسان مدرن، تا حدودی، نگاهی کارکردگرایانه و پراگماتیستی است. انسان دوران مدرن، به دلایل متعدد معرفت‌شناختی، تاریخی و فلسفی، بیشتر از این زاویه به دین نگاه می‌کند که دین چه دست‌آوردی برای او دارد و چه نقش و خدمتی برای او ارائه می‌دهد. به عبارت دیگر، او در پی آن است که دریابد دین چه نیازی از نیازهای اساسی او، و چه دردی از دردهای وجودی او را درمان می‌کند.

نگاه طبیبانه به پیامبران الهی، تا اندازه‌ای، با این طرز تلقی سازگار است. در قرآن کریم، هیچ‌یک از پیامبران الهی، به صراحت، «طیب» نام نگرفته‌اند، اما در آیاتی



از آن، پیامبر اسلام، به طور غیرمستقیم و غیرصریح، طبیب معرفی شده است: آیه ۸۲ سوره اسراء، قرآن را که پیام اصلی پیامبر است، «شفا برای مؤمنان» خوانده است. هم‌چنین آیه ۵۷ سوره یونس، این پیام قدسی را «موعظه خداوند و مایه شفای برای آن‌چه در دل‌هاست» معرفی می‌کند.

بنابراین، از دیدگاه قرآن، پیام الاهی صرفاً پیامی تجریدی، انتزاعی و بریده از انسان نیست، بلکه پیامی است عینی و ملموس، برای درمان دردها و شفای بیماری‌های وجودی انسان. تشبیه پیامبر به طبیب، که در فرهنگ اسلامی سابقه‌ای دیرینه دارد، به خوبی این حقیقت را آشکار می‌کند که پیام پیامبران برای انسان، در ارتباط با او، متناسب با او و برای درمان دردهای اوست.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، به هنگام توصیف ویژگی‌های پیامبر گرامی اسلام، بر این نکته تأکید داشته می‌فرماید:

او پزشکی است که با ابزار و وسایل درمان در پی بیماران می‌گردد. مرهم‌هایش را با ضوابطی خدشه‌ناپذیر آماده دارد و ابزار جراحی را به کمال گذاخته باشد تا آنها را بر حسب نیاز برای درمان قلب‌های کور و گوش‌های کر و زبان‌های لال به کار گیرد. با داروهای کارآمدش چنان جایگاه‌های از خودبیگانگی و پایگاه‌های سردرگمی را جست‌وجوگر است که مردمش از پرتو هر حکمت محروم‌اند و از درخشش چخماق هر دانش بی‌نصیب... (معادینخواه، ۱۲۰)

در این سخن زیبا و پرمحتوا، امام علی علیه السلام بر این نکات تأکید دارند: اول این‌که پیامبر گرامی اسلام طبیب و درمان‌گر است. دوم این‌که او طبیبی است که به انتظار بیماران نمی‌نشیند تا به سوی او آیند، بلکه خود، با ابزار و وسایل درمان، در پی بیماران می‌شود، آنها را می‌یابد و درمان می‌کند. سوم این‌که او طبیبی حاذق و دردشناسی متبحر و درمان‌گری مجرب است و پس از شناخت درست دردهای بیماران، درمان را متناسب با این دردها و درست در همان موضعی که بدان محتاج است، قرار می‌دهد. چهارم این‌که او به بیماری‌های درونی و قلبی و باطنی انسان‌ها می‌پردازد. او در پی آن است تا قلب‌های کور و نابینا، گوش‌های کر و سنگین و زبان‌های لال را درمان نماید. او دردهای بزرگی چون سرگردانی و وجودی و غفلت از عالم قدسی را درمان می‌کند.

در این سخن امام، نگاهی طبیبانه به پیامبر گرامی اسلام شده است و نگاه طبیبانه به پیامبر،

نگاهی کارکردی است که در آن، به تأثیرات عینی و ملموس کار پیامبران نظر می‌شود. اگر آن چنان‌که در قرآن کریم آمده، پیام پیامبر اسلام ﷺ نسخه شفابخش دردهای قلبی و درونی انسان است و اگر طبق سخن امام علی علیه السلام، پیامبر طیب حاذقی است که به بالین بیماران خود می‌رود و دردهای آنها را درمان می‌کند، پس روشن است که در فرهنگ اسلامی بر کارآمدی و مفید بودن و بدیل ناپذیری تأثیر عینی دین در ذهن، منش و رفتار انسان تأکید شده است. در میان متفکران مسلمان، اخوان الصفا بر «نظریه طیب‌انگاری پیامبران» تأکید کرده‌اند. در نسبت بین فلسفه و شریعت، این سخن به «سلیمان محمد بن معشر بستی» منسوب است که:

شریعت، طیب بیماران است و فلسفه، طب سالمان. انبیا بیماران را مداوا می‌کنند تا مرض آنها افزون نشود و از بیماری به عافیت برسند، و فلاسفه اطبایی هستند که سالمان را در سلامتشان نگه می‌دارند تا دچار بیماری نشوند. (بستی، ۶/۱)

غزالی نیز در *الاقتصاد فی الاعتقاد*، نبی را مانند طیبی می‌داند که به درمان بیماری‌های اخلاقی و امراض باطنی مخاطبان خویش می‌پردازد. امام فخر رازی نیز در ذیل تفسیر آیه ۵۷ سوره یونس، در باب طیب بودن پیامبر گرامی اسلام چنین می‌گوید:

پیامبر ما مانند طیبی حاذق است و قرآن مجموعه ادویه‌ای است که با ترکیب خاص خود، قلوب مریض را معالجه می‌کند. طیب، در برخورد با بیمار، چهار مرتبه دارد که در این آیه ذکر شده است: «شفا» یا تطهیر ارواح از عقاید فاسد و اخلاق ذمیمه، که مرتبه طریقت است؛ هدی یا ظهور نور حق در قلوب صدیقین، که مرتبه حقیقت است؛ رحمت، که بلوغ در کمال و اشراق است؛ به گونه‌ای که اسوه شود و آن مرتبه «نبوت» است.

در میان متفکران جدید، متکلمان و متألّهان اگزیستانسیالیست بیش از هر کس دیگری، بر نقش درمان‌گری دین تأکید کرده‌اند. رودلف بولتمان (Rudolf Bultmann) از جمله کسانی است که بر این ویژگی دین پافشاری کرده است. به گفته کیث یندل (Keith yandell)، فیلسوف دین معاصر، «دین چیزی نیست جز یک تشخیص به علاوه یک معالجه و درمان». تشخیص دین گزارش و شرحی است که دین از اساسی‌ترین مسئله و مشکلی که بشر با آن مواجه است، ارائه می‌کند؛ و معالجه و درمان دین راه دائمی و مطلوب حل آن مسئله و رفع آن مشکل از نظرگاه دین است. به عقیده بولتمان، عهد جدید و اگزیستانسیالیسم، هم در تشخیص و هم در

معالجه و درمان، با یکدیگر موافق و متفق القول‌اند و این موافقت و اتفاق قول، تا این حد، بین عهد جدید و هیچ فلسفه بشری دیگری وجود ندارد. هم مسیحیت و هم اگزیستانسیالیسم بر آن‌اند که مسئله و مشکل اصلی آدمی این است که «احساس عدم امنیت» می‌کند. این احساس عدم امنیت، که زندگی ما محاط و محفوظ به آن است، به قدری شدید و عمیق است که ما را به یافتن و تن در دادن به صور کاذب امنیت اجبار کرده و سوق می‌دهد. این صور کاذب امنیت فرصت‌ها و مجال‌های نیکو و ارجمندی را که در دست رس ما می‌توانند بود، محدود و مضیق می‌کنند و در و پنجره‌های وجودی ما را به خدا، طبیعت و انسان‌های دیگر می‌بندند. اما طریقه‌ای وجود دارد که با اتخاذ آن، هم به احساس امن و امان دست می‌یابیم و هم به تنگنای زمین و زمان گرفتار نمی‌آییم، و آن اعتماد و توکل به خداست. بدون توکل و اعتماد به خدا، آدمی بیش از دو راه در پیش ندارد: یا باید در گستره کران ناپیدای هستی، ترسان و لرزان، از سویی به سویی بدود و یا باید به قیمت تن در دادن به تنگ‌جایی در بسته و بی‌پنجره، اندکی از ترس و لرز بیاساید؛ یا خیابان ناامن و یا زندان امن. جمع رهایی و امنیت فقط با اعتماد و توکل به خدا ممکن می‌شود. با این اعتماد است که می‌توان در جهانی که آکنده از تشویش‌ها و اضطرابات مرگ و زندگی است، مهر ورزید، پشت گرم بود و امید داشت.

امام علی علیه السلام نیز بارها بر اهمیت امنیت وجودی، و نقش ایمان به معارف دینی (به ویژه ایمان به خدا و جاودانگی) در تأمین این امنیت تأکید کرده‌اند که از جمله، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

گر آسمان‌ها و زمین بر بنده‌ای از بندگان خدا بسته شود و از هر سویش در هم بفشرد و او باز هم به تقوای الهی پای بند بماند، هر آینه خداوند از میان آن دو برای وی روزنه گشایشی بگشاید. (معادخواه، ۱۴۸ و ۱۴۹)

یا در جای دیگری می‌فرمایند:

ای مردم، هر آن که نصایح خداوندی را پذیرا شود، موفق است و هر آن که سخنش را دلیل راه گیرد، به استوارترین رای راه برده است، چرا که کسی در امنیت است که در پناه خدا باشد. (همان، ۱۶۵)

در این سخن، امنیت از آثار و نتایج پناه بردن به خدا و هم‌سخنی و هم‌دلی با او دانسته شده است.

در سخن دیگری امام بر نقش درمان‌گری تقوای الهی برای قلب‌های انسان‌ها تأکید می‌کند:

به راستی که تقوای الاهی درد قلب هاتان را دارو، کوردلی هایتان را بینایی، بیماری تنهایی تان را درمان، سینه های فاسدتان را اصلاحگر، جان های آلوده تان را پاکیزگی، تیرگی چشمانتان را روشنایی، ترس و دلهره های درونیتان را امنیت، و سیاهی تاریکنایتان را روشنی است. (همان، ۲۲۸)

در این سخن، امام به خوبی بر آثار و نتایج تقوای الاهی (که گوهر دین داری است) تأکید کرده اند. تقوای الاهی نوعی ارتباط عاشقانه - خائفانه با خداست که آثار و نتایج و کارکردهای زیر را در پی دارد:

۱. درمان دردهای قلبی و درونی؛
  ۲. بینا کردن دیده های قلب و نجات از کوری دل ها؛
  ۳. رهایی و نجات از تنهایی؛
  ۴. اصلاح سینه های فاسد و معیوب؛
  ۵. پاکیزه کردن جان های آلوده؛
  ۶. رهایی از ترس و دلهره و جودی و امنیت بخشیدن به وجود انسان.
- امام در این سخن، بر اساسی ترین رنج های وجودی انسان (از قبیل رنج تنهایی، دلهره درونی، احساس سردرگمی و ظلمت و جودی و ...) انگشت نهاده و نقش درمان گر دین و تقوای الاهی را در درمان بیماری های قلبی یادآور شده اند.

در سخن دیگری، امام داستان عارفان راستین را چنین توصیف می کند:

عارف راستین کسی است که عقل خویش را احیا کرده است و نفس خود را میرانده است؛ تا آن جاکه درشتی هایش خرد و خشونت هایش نرم شده است و نوری پرفروغ برای او درخشیدن گرفته است که شاهراه توحید را روشن گراست و در پرتوش راه پیموده می شود. بدین ترتیب، درها یکی پس از دیگری، او را به آستان سلامت مطلق و سرای اقامت جاوید می راند و ثابت قدم و استوار در جایگاه امنیت و آسایش ثبات می یابد. (همان، ۲۴۹)

در این بیان زیبا و دل نشین، اصلی ترین نقش و کارکرد ایمان و معرفت به خدا (که به تعبیر امام علی علیه السلام اساس و پایه دین است) برافروخته شدن مشعلی درونی در اعماق وجود انسان است که در پرتو فروغ نور این مشعل، راه پرفراز و نشیب هستی، نمایان می شود و انسان علاوه بر دست یابی به بینایی در طریق، به آرامش و ثبات درونی نیز دست می یابد. در پرتو

این آشتی با خداست که انسان سالک با هستی و خویشتن خویش نیز آشتی می‌کند و بحران‌های درونی او فروکش می‌کنند و در ساحل امنیت و آرامش وجودی قرار می‌گیرد. امام در جای دیگر، بر تأثیر مثبت ایمان و یاد خدا در آرامش و امنیت بخشیدن به وجود انسان تأکید کرده است:

بارخدا! تو خود یاران خویش را آشنا تر هم‌دمی، و هم در پشتیبانی از آنان که بر تو تکیه دارند، آماده‌ترین؛ در خلوت رازهایشان گواه آنانی و از درونشان آگاه و بر میدان دیدشان دانا یا بدین سان، اسرار آنان برایت هویدا و قلب‌هاشان در پیش‌گهت شیفته و شیدا است. اگر تنهایی به هراسشان افکنند، با یاد تو انس گیرند؛ و اگر از هر سو بر سرشان بلا ببارد، به حضرتت پناه آورند. با این آگاهی کامل که رشته تمامی جریان‌ها در دست توان‌مند تو باشد و مجاری صدور امورشان جز به قضای تو نباشد. (همان، ۲۵۸)

امام علی، در این سخن، بر نقش بی‌بدیل ایمان دینی در زدودن اضطراب‌ها، تشویش‌ها و بحران‌های درونی تأکید کرده است. فرقی که انسان متدین و دارای ولایت الاهی با انسان بی‌دین دارد این است که انسان متدین خود را دارای پناهگاه و تکیه‌گاه و یاور و پشتیبان می‌بیند. علاوه بر این، کل هستی را نیز دارای تکیه‌گاه و بنیادی مستحکم می‌بیند. این در حالی است که انسان بی‌دین و بدون ولایت الاهی، در پهنه ظلمانی و بی‌کران هستی، هیچ پناهگاه و تکیه‌گاه و مونس و یآوری را مشاهده نمی‌کند.

این است که امام علی علیه السلام در این سخن، بر هم‌دم بودن خداوند برای اولیای خدا، پشتیبانی او از متوکلان بر او (و احساس اعتماد، اطمینان و آرامش درونی ناشی از این امر)، آگاهی از رازها و دردها و بحران‌های درونی انسان، نجات از تنهایی در پرتو انس به یاد او و پناه بردن به او به هنگام باریدن تیرهای بلا تأکید می‌کند.

مگر نه این است که انسان مدرن، بیش از هر زمان دیگری، احساس تنهایی، غربت وجودی، ناآرامی درونی، بی‌پناهی و پوچی و ناامیدی می‌کند. پس یگانه راه نجات این انسان قدرت‌مند، ولی‌نگران، مضطرب و تنها، آشتی با خدا و غرق شدن در دریای بی‌کران محبت و زیبایی اوست. از دیدگاه امام، انسان، به طور عام، تنها در پرتو متصل شدن به این سرچشمه قدرت، زیبایی، علم و... است که می‌تواند بار هستی را تحمل کند و مسیر پرفراز و نشیب عالم پر از رنج و درد را طی کند و به ساحل نجات برسد.

و این جاست که ما به عمق سخن امام در نهج البلاغه پی می‌بریم که «...کسی در امنیت است که در پناه خدا باشد...». امنیت وجودی بدون داشتن تبیینی معقول از چرایی هستی امکان‌پذیر نیست و این تبیین تنها در پرتو اعتقاد به خدا و جاودانگی نفس انسانی و اعتقاد به اخلاقی بودن نظام عالم قابل توجیه است. انسان مدرن با پوچی و نداشتن تبیینی معقول از هستی، نمی‌تواند به آرامش و امنیت دست پیدا کند. تنها با هم‌سخنی و هم‌دلی و ارتباط عاشقانه با خداست که می‌توان به چنین آرامش و امنیت وجودی‌ای دست یافت.

یکی از مهم‌ترین دست‌آوردهای دین برای انسان «عوض کردن نحوه نگاه او نسبت به هستی» است. پیامبران بیش از هر چیز دیگری، در پی آن بودند که در درجه اول، خود، نگاه جامع و واقع‌بینانه‌ای نسبت به هستی داشته باشند (اللهم ارنا الاشياء كما هي) و در درجه دوم، دیگران را وادار کنند تا از همین منظر به جهان هستی نگاه کنند. در واقع، یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین رسالت‌های پیامبران تلاش برای تصحیح نحوه نگرش به هستی و نحوه تفسیر آن و در نتیجه، شیوه تعامل با آن است. قبل از ورود در این بحث، تذکر پاره‌ای از نکات ضروری می‌نماید:

۱. نحوه تعامل و برخورد ما با هر چیزی یا هر حادثه و موضوعی، در گرو نحوه نگاه و تفسیری است که از آن حادثه یا موضوع داریم. اگر ما کسی را دشمن خود بدانیم که قصد دارد در اولین فرصت، ما را نابود کند و همواره در پی مجالی برای اجرای نقشه شیطانی خود است، به گونه‌ای با او برخورد می‌کنیم، و در صورتی که او را دوست و رفیق خود ببینیم به گونه دیگری با او برخورد می‌کنیم. پس عکس‌العمل‌های ما مسبوق به نحوه نگاه ماست.

۲. مادر جهانی زندگی می‌کنیم که نه تنها اندکی از آن به وفق رضای ما نیست، بلکه بسیاری از امور، اوضاع و احوال آن برخلاف رضایت ماست. مادر جهانی زندگی می‌کنیم که در آن به رغم میل باطنی ما، درد، رنج، ناکامی، محدودیت، فراق، مرگ و ... وجود دارد. اینها امور عینی و ملموسی هستند که پیش از ما و قبل از مشورت با ما و جلب رضایت ما، در جهان وجود داشته‌اند و رضایت و عدم رضایت ما واقعیت عینی آنها را عوض نمی‌کند.

۳. ما در این جهان، در زندگی عادی و روزمره خود در پی مطلوب‌هایی از قبیل قدرت، ثروت و لذت هستیم و برای رسیدن به آنها تلاش طاقت‌فرسایی می‌کنیم، ولی همواره با سه مشکل روبه‌رویم که مایه رنج ما هستند:

الف) برای رسیدن به هر یک از این امور، عوامل و علل بی شماری دخیل هستند که مانع از رسیدن ما به این معشوق‌ها و مطلوب‌ها می‌شوند. ممکن است در یک قدمی دست‌یابی به مطلوب خویش، ناکام مانده، رنجور شویم (= رنج ناشی از نرسیدن).

ب) پس از رسیدن و دست‌یابی به هر یک از این امور، هر لحظه گرفتار نگرانی، تشویش و اضطراب هستیم که مبادا آن‌چه را به دست آورده‌ایم، از دست بدهیم (= رنج ناشی از ترس از دست دادن).

ج) پس از دست‌یابی و تحمّل همه این رنج‌ها، همان مطلوب و معشوق، چون محدود و متناهی است، تکراری می‌شود به تدریج، روح را خسته و دلزده می‌کند (= رنج ناشی از تکرار و خستگی و دلزدگی)

۴. چه باید کرد؟

سه راه وجود دارد:

الف) جهان را عوض کنیم. عالمی از نو تأسیس کنیم که در آن، هیچ‌یک از رنج‌های سه‌گانه فوق وجود نداشته و همه چیز به کام ما باشد. چنین آرزویی دست‌نیافتنی است و تنها در دنیای تخیل شاعران و هنرمندان قابل ترسیم است.

ب) خودمان را از میان برداریم. پاره‌ای از فیلسوفان اگزیستانسیالیست که در جمع‌بندی خود، به پوچی و غلبه شرور بر خیرات و رنج‌ها بر خوشی‌ها رسیده بودند، چنین راهی را پیشنهاد می‌کردند. آنها تنها راه نجات را در خودکشی می‌دیدند، ولی پرواضح است که این پاک کردن صورت مسئله است، نه تلاش برای حل آن.

ج) خودمان را عوض کنیم. این همان راهی است که پیامبران و حتی هنرمندان اصیل، آن را پیشنهاد می‌کنند. ولی آیا «عوض کردن خود» امری ممکن است؟ چگونه و از چه طریقی؟ به نظر می‌رسد یکی از بزرگ‌ترین دست‌آوردها و خدمات دین، فراهم ساختن زمینه‌ای برای تعالی انسان و بازگشت به خود اصیل است و تعالی انسان به معنای فراتر رفتن از خود کنونی و پرواز به سوی خود اصیل و آرمانی است. ولی این دگرگونی چگونه ممکن است و از چه طریقی محقق می‌شود؟

یکی از کارکردهای مهم و اساسی دین این است که نحوه نگاه ما را نسبت به خود، جهان، مرگ، درد و رنج و زندگی در این عالم تصحیح می‌کند. دین به ما کمک می‌کند تا با دوری از

دیدگاه‌های ایدئالیستی (صرفاً خوش‌بینانه یا صرفاً بدبینانه) دیدگاهی واقع‌گرایانه درباره زندگی در این عالم و شیوه تعامل با آن داشته باشیم.

ما البته به گونه‌های مختلف، با عینک‌های متفاوت و از چشم‌اندازهای مختلفی می‌توانیم به عالم و آدم نظر کنیم و آنها را تفسیر و تأویل نماییم و به تبع هر یک از این نگرش‌ها نحوه زیست خاصی را برای خویش برگزینیم. کسی ممکن است کل نظام هستی را کتابی آشفته، بدون اول و آخر، بدون نظم و نسق، با عباراتی بی‌معنا و مبهم و آشفته، بدون پیام و محتوا لحاظ کرده، با این عینک به عالم نظر کند. طبیعی است که در این صورت، او یا «دم غنیمت شماری» را در پیش می‌گیرد و یا با یأس و ناامیدی این زندگی جانکاه را تحمل می‌کند و تاوان کشیدن بار هستی را با «خودکشی» جبران می‌نماید. ولی اگر کسی مانند علی ابن ابی طالب علیه السلام (و نه مانند سارتر یا نیچه) به عالم و آدم نظر کند، تمام این صحنه بازی، معنادار می‌شود و مرگ، درد و رنج، فراق و وصال برای او معنا و مفهوم دیگری پیدا می‌کند. شما اگر به سخنان امام علی در نهج البلاغه و جاهای دیگر مراجعه کنید، چنین نیست که امام وجود محدودیت و درد و رنج و شرّ و مرگ و غربت و تنهایی انسان در این عالم را انکار نماید و مانند برخی عارفان هندو آن را زائیده توهّم و تخیل محض بشمارد. امام با اعتراف به این امور، آنها را در یک هندسه کلی تفسیر کرده، در پرتو اعتقاد و ایمانی عاشقانه به خدا و ابدیت، و در پرتو دیدن خویش به عنوان مسافری که چند روزی در میان راه است و سختی‌های راه را باید به یاد وصال دوست تحمل کند، «معنادار» می‌گرداند.

مقصود از معنا دادن به درد و رنج چیست؟

ما هنگامی که درد و رنج می‌کشیم، ممکن است دارای دو وضعیت باشیم:

الف) بدانیم که چرا درد و رنج می‌کشیم. دلیل و علت درد و رنج کشیدن خویش را بدانیم.  
ب) وضعیت اسف‌بار و غیرقابل تحمل این است که آدمی گرفتار درد و رنج و مصیبت باشد، ولی نداند که چرا او باید این درد و رنج را تحمل کند.

شکی نیست در فرض دوم تلخی ناشی از رنج و درد مضاعف شده و کام ما را بیشتر تلخ و نامطبوع می‌گرداند. بی‌تردید، با دیدگاه مادی‌گرایانه، برای این پرسش که «چرا آدمی باید رنج و محرومیت بکشد؟» هیچ پاسخ روشنی وجود ندارد. از این دید، هرچه انسان در این جهان ناکامی ببرد، واقعاً باخته است و به ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر مبتلا شده است، چراکه او به



مصیبتی بدون حساب و کتاب، بدون عوض و جبران گرفتار آمده است.

مهم‌ترین کارکرد و دست‌آورد نگاه معنوی به عالم، معنادار کردن زندگی در این عالم و تحمّل پذیر نمودن آن است. دین به ما بینشی می‌بخشد که ما با حفظ و قبول واقعیت این محدودیت‌ها و شرور و رنج‌ها، جهان را مسکنی مطبوع احساس کنیم. دین با معرفی ساحت‌های دیگری از عالم و وجود انسان و با ارائه جغرافیای کلی هستی (با توجه به دو مؤلفه وجود خدا و ابدیت انسان) تمام حوادث این عالم را معنادار کرده، زیستن در این عالم و بردوش کشیدن بار هستی را برای ما تحمّل پذیر می‌کند. همان درد و رنجی که در ساحتی از وجود ما تلخ و نامطبوع است، در ساحت دیگری معقول و موجه و تحمّل پذیر می‌گردد و در ساحت برتری، شیرین و گوارا می‌شود. به گفته مولانا جلال الدین رومی:

ناخوش او خوش بود بر جان من      جان فدای یار دل رنجان من

دین دستگاهی است از مقدّسات، ارزش‌ها و افکاری که ما را ساکن این عالم می‌کند، از غربت و جودی نجات می‌دهد و جهان را خانه ما می‌گرداند، ما را با خدای جهان آشنا می‌کند و آشتی می‌دهد و این آشتی و آشنایی با صاحب‌خانه است که ما را با این خانه انس می‌بخشد. از اینها بالاتر، دین به سؤال‌های نهایی ما در باب آمدن و بودنمان در این جهان و رفتنمان از آن، پاسخ‌های درخور می‌دهد و زندگی را معنادار می‌کند. ما چون در محیطی دینی پرورده شده‌ایم و زندگی می‌کنیم، شاید هیچ‌گاه به جد، احساس غریبگی در این عالم نکرده باشیم، از این رو، شاید این معنا، آن‌چنان که باید، در جان ما ننشیند و به درستی درنیابیم که دین، از این حیث، چه سهم و خدمت عظیمی در زندگی ما داشته است. چه تصور لذت‌بخشی است که ما در این خانه میهمانیم و تا چه اندازه درک این حقیقت به زندگی ما معنا و محتوا می‌بخشد که بدانیم میهمان که‌ایم، به تعبیر مولوی:

جمله حیران‌اند و سرگردان عشق      ای عجب این عشق سرگردان کیست  
جمله میهمان‌اند در عالم ولیک      کم کسی داند که او میهمان کیست

ما در این جهان به میهمانی آمده‌ایم؛ موجوداتی رانده و پرتاب‌شده و تولدیافته گزاف و تصادف نیستیم. همه چیز این عالم اندازه‌گیری شده و حساب شده است.

بنابراین، در پاسخ به این سؤال که «چه باید کرد؟» گفتیم که باید خودمان را عوض کنیم و به گونه دیگری به عالم و آدم نگاه کنیم؛ یعنی این که «نحوه نگاهمان» را عوض کنیم و به همه

پدیده‌های هستی به شیوه دیگری نظر کنیم.

یکی از اصلی‌ترین خدمات و حسنات دین همین «تصحیح نحوه نگاه به عالم و آدم» است. پیامبران با عمق بخشیدن به وجود انسان و گشودن ساحت‌های متعالی‌تری به روی او، به او دیدگاهی جامع و نافذ بخشیده، زوایای دیگری از هستی را بر او آشکار می‌کنند. در سخنان امام علی علیه السلام این نحوه نگاه به هستی، دنیا، مرگ، رنج و ... به وضوح دیده می‌شود. در این جا به برخی از سخنان امام علی در باب امور مختلف، که متناسب با این نحوه نگاه متدینانه است، اشاره می‌کنیم.

### ۱. نگاه به دنیا

آری دنیا سرای نیستی و رنج و دگرگونی‌ها و عبرت‌هاست. نمودی از نیستی دنیا این‌که روزگار تیرش را به چله کمان گذاشته است؛ نه پیکان‌هایش را خطایی و نه زخم‌هایش را درمانی است، همواره زنده‌ها را با تیر مرگ و تندرستی‌ها را با تیر بیماری و آسودگان را با تیر رنج هدف می‌گیرد.

شکمبارهای است سیری‌ناپذیر و سیرابی‌ناشناس. از رنج‌های آشکارش این‌که آن‌چه انسان می‌اندوزد، خود نمی‌خورد و آن‌چه می‌سازد، خود در آن جای خوش نمی‌کند و سپس به سوی خدای متعال از این جهان بیرون می‌شود، بدون آن‌که مالی را به دوش کشد یا بنیادی را جابه‌جا کند. (معادینخواه، ۱۳۲)

در این سخن، امام ترسیم واقع‌بینانه‌ای از زندگی در این جهانِ خاکی ارائه می‌دهد، ترسیمی که در آن، وجود رنج‌ها، سختی‌ها و محدودیت‌ها به رسمیت شناخته شده است، ترسیمی که در آن به فناپذیری و دگرگونی‌پذیری زندگی در این جهان اعتراف شده است. بنابراین، چهار ویژگی اصلی این مرحله از حیات عبارت‌اند از:

۱. فناپذیری؛

۲. رنج‌آلود بودن؛

۳. دگرگونی‌پذیری؛

۴. عبرت‌پذیری. (همان، ۲۱۷)

در یک کلام، «... دنیا سرای نیستی و رنج و دگرگونی‌ها و عبرت‌هاست». در جای دیگری، امام پرده برداشتن از حقیقت دنیا را یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبران می‌داند. امام سعی دارد با تأکید بر فناپذیری و محدودیت زندگی در دنیا، ما را به عمق زندگی

دنیوی آشنا کند:

این دنیا سرای نیستی است و اهلش کوچ کردن را ناگزیرند. با این همه، با شیرینی و خرمی خاصی به سوی خواستگار خویش می‌شتابد و تماشاگران را دل می‌رباید. پس بکوشید تا از دنیا با بهترین توشهٔ ممکن کوچ کنید و بیش از آنچه نیازتان را برآورد از آن نخواهید و بیش از آنچه در رسیدن به مقصد مورد نیاز است از آن طلب مکنید. (همان، ۵۷ و ۷۸)

دیدن انسان به عنوان «مسافری که در سفری ابدی به سوی خداوند در حال سلوک است»، یکی از دست‌آوردهای اساسی نگاه معنوی به عالم است. امام علی علیه السلام در این سخن نیز بر این ویژگی تأکید می‌کند و از ما می‌خواهد تا راه را با گردشگاه اشتباه نکرده، خصلت مسافر بودن و در حال کوچ بودن خویش را فراموش نکنیم و به حدّ ضرورت این سفر، زاد و توشه بر خویش حمل نماییم تا بتوانیم سبک‌بال پرواز نموده و به سوی مقصد اصلی حرکت کنیم.

در کلام دیگری، امام با سخنی کوتاه، ولی پرمحتوا، این توصیه را بیان می‌کند که: «سبکبار شوید تا به کاروان پیوندد که چشم به راه آخر شما است». (همان، ۱۹۶) این نگاه که انسان را یک مسافر در پی معشوق می‌بیند و زندگی در این عالم خاکی را به عنوان مرحله‌ای از کوچ انسان به سوی خدا قلمداد می‌کند، نحوهٔ نگاه دیگری است که از سوی دین برای انسان ارائه شده است. با این نحوهٔ نگاه است که تحمل دردها و رنج‌های این سفر بر انسان آسان، و زندگی در این جهان معنادار می‌شود.

امام در جای دیگری، با صراحت بیشتر، این نکته را بیان می‌کند:

من شما را در خصوص دنیا هشدار می‌دهم که آن گذرگاه است، نه چراگاه! با فریض چهره آراسته، و آرایش دروغین را ابزار فریب ساخته است. سرایی که چون نزد پروردگارش ارجی ندارد، حلال و حرام، خیر و شر، مرگ و زندگی و تلخ و شیرین آن را درهم آمیخته است [...] ثروتش ناپایا، قدرتش نامانا و آبادیش رو به ویرانی است. پس چه ارجی است سرایی را که در حال فرو ریختن است؟ و آن عمری که چونان توشهٔ راه مصرف می‌شود؟ (همان، ۱۳۰)

امام، در جای دیگر، بر این نکته تأکید می‌کند که دنیایی که انسان دل‌بسته و وابسته به آن است، منزلگاه نهایی انسان نبوده و انسان برای آن آفریده نشده است:

هش دارید! دنیایی که اینک آن را چونان محور آرزوها و گرایش‌هایتان برگزیده‌اید و تنها دلیل خشم و خشنودیتان شده است، نه خانهٔ مناسب شما و نه آن منزلگاهی

است که برای آن آفریده شده‌اید. بدانید که نه دنیا برای شما جاودانه خواهد ماند و نه شما برای آن جاودانه‌اید... (همان، ۲۰۲)

امام در این جا نیز این حقیقت را بیان می‌کنند که کعبهٔ آمال انسان باید فراتر از دنیا باشد، زیرا دنیا جاودان نبوده و انسان هم برای رسیدن به آن آفریده نشده است.

این حقیقت که همهٔ امور این جهان محدود و متناهی بوده، پس از مدتی تکراری، خسته کننده و تهوع‌آور می‌شوند، امری است که هم عرفای ادیان مختلف و هم طرفداران فلسفه‌های وجودی بر آن اصرار دارند. سارتر معتقد است که امور این جهانی محدود بوده و رنج آدمی نیز از آگاهی به همین محدودیت ناشی می‌شود. انسان هنگامی که به مرگ خویش آگاهی می‌یابد و از متناهی بودن و محدودیت خودش و دنیای پیرامونش آگاه می‌شود، دچار نگرانی و رنج شده، از تجربهٔ محدودیت و آگاهی نسبت به آن مضطرب می‌شود. ولی چرا باید چنین باشد؟ چرا امور محدود و متناهی، کام انسان را برنیاورده، پس از مدتی برای او تکراری، خسته کننده و ملال‌آور (و به تعبیر سارتر، تهوع‌آور) می‌شوند؟

شاید راز آن در بی‌نهایت‌طلبی انسان نهفته است. انسان چون در پی امر مطلق، نامتناهی، خیر محض، زیبای مطلق و ابدیت است و هیچ‌یک از این اوصاف در این دنیا وجود ندارد، این دنیا نمی‌تواند منزلگاه، غایت قصوا و محل امن و آرامش او باشد. به همین دلیل، که در اندیشهٔ دینی، و به ویژه در سخنان امام علی علیه السلام، تأکید شده است که «تو بی‌گمان برای آخرت آفریده شده‌ای، نه برای دنیا». (همان، ۳۲۸)

مطرح شدن اندیشه معاد و جاودانگی، نگاه به زندگی در این دنیا به عنوان زندگی موقت و گذرا، آرزوی وصال خداوند در پایان راه، دیدن انسان به عنوان مسافر خدا و تفسیر حوادث و زیبایی‌ها و زشتی‌های این راه بر اساس تقدیر ازلی، اموری هستند که زندگی در این دنیا را تحمّل‌پذیر می‌کنند و به آن معنا و مفهوم دیگری می‌دهند.

در تعبیر زیبای دیگری موضع انسان‌ها در برابر دنیا به وضوح نشان داده شده است:

دنیا گذرگاهی است به سوی سرای ماندگار، که مردمش را دو چهره است: یکی آن‌که در دنیا خود را می‌فروشد و به سقوط می‌کشانند؛ دو دیگر آن‌که خویشان خویش را باز می‌خرد و آزاد می‌کند. (همان، ۴۲۵)

در این سخن، به خوبی تفاوت میان انسان‌ها را در برخورد با دنیا ملاحظه می‌کنیم: انسانی که در این جادهٔ لغزنده سقوط می‌کند و گوهر گران‌بهای خویشان خویش را از دست می‌دهد،

و انسانی که در کوران حوادث این جهان گذاخته شده، ناب و خالص می شود و به خویشتن خویش دست پیدا می کند.

یکی دیگر از عناصر دینی ای که زندگی در این جهان پر از رنج را بر انسان هموار می کند و آن را تحمل پذیر می گرداند، «اعتقاد به تقدیر ازلی خداوند» در امور این عالم است؛ این که جهان تحت تدبیر و تقدیر اوست و هر چه برای انسان پیش می آید، باید در چارچوب این تقدیر ازلی معنا و تفسیر شود. امام علی علیه السلام نیز همچون همه اولیای بزرگ خداوند بر این امر تأکید می کنند:

ای مردم خدای را، خدای را، که مسئولیت پاسداری از کتابش را بر عهده تان نهاده است و حقوقش را چونان ودیعه ای به شما سپرده است.

آری، خداوند سبحان پوچنان نیافریده است و بی هدف رهاتان نکرده است و در نادانی و نابینایی به خویشان و انواده است. تمامی آثار وجودیتان را با نام و نشانی مشخص ضبط کرده، به اعمالتان آگاه است و اجل هاتان را رقم زده است. (همان، ۸۶)

در جای دیگری امام شمول تقدیر الاهی را به طور صریح تری بیان می کنند:

باری او را در پیشگاه حضرتش چنان سپاس می گویم که از خلق خویش خواسته است و هر چیزی را اندازه ای ویژه و برای هر اندازه ای پایانی و هر پایانی را پرونده ای تعیین کرده است. و هم او که بی هیچ تأمل و اندیشه ای تمامت جریان های جهان را رقم می زند. (همان، ۲۱۷)

اعتقاد به مقدر بودن همه امور و حوادث از سوی خدا، سبب پیدایش نگاه و تفسیر دیگری از حوادث تلخ و شیرین این عالم می شود.

نگاه متدینانه به حوادث عالم و تفسیر این حوادث بر اساس ارتباط آنها با تقدیر و خواست ازلی خداوند، نحوه نگاه انسان به حوادث تلخ و شیرین این عالم را عوض می کند و به انسان قدرت تحمل و پذیرایی بیشتری نسبت به این حوادث می دهد. ایمان عاشقانه به خدا و درستی تقدیر ازلی او، در زندگی انسان آثار و نتایجی دارد که از جمله آن آثار، می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) مبارزه با حزن و اندوه:

آن که بر دنیا اندوهگین شود، به راستی، به قضای خداوندی خشمگین شده است و کسی که از مصیبتی که بدان گرفتار آمده، گلایه کند، در واقع، از پروردگار خویش به گلایه پرداخته است. (همان، ۴۴۸ و ۴۴۹)

ب) دادن امید:

نه، سوگند به همو که از قضا و قدرش هم اینک در کام شی سیاه که به روزی روشن  
لبخند می‌زند، سر می‌کنیم، چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند. (همان، ۴۶۵)

ج) خونسردی و آرامش درونی:

اما بعد، بی‌گمان امر الاهی به سوی هر کسی چونان قطره‌های باران فرود می‌آید  
و جهت یافته و سنجیده، هر کس، سهمی را بهره می‌برد که بیش یا کم آن، پیشاپیش  
رقم خورده است. (همان، ۴۶۵)

در جای دیگری امام می‌فرماید:

اما بعد، بی‌گمان تو نه می‌توانی بر اجل خویش پیشی‌گیری و نه بیش از آنچه سهم  
مقدر توست، از روزی بهره‌مند می‌شوی. این حقیقت را بشناس که روزگار را دو روز  
متفاوت است: روزی بر تو و روزی با تو؛ و نیز بدان که دنیا سرایی است که دست به  
دست می‌گردد. آنچه به سود تو باشد، به رغم ضعف، به سراغت خواهد آمد و در  
مورد آنچه به زیان باشد نیز، نیروی دفاع و بازداریت نتواند بود.

این نکته را به یقین بدانید که خداوند برای بنده خود، بیش از آنچه در ذکر حکیم  
نامزدش کرده است، قرار ندهد و نیز میان بنده‌اش با آنچه در ذکر حکیم به نامش  
کرده است، حایلی نگذارد. هر آن‌که این اصل را بشناسد و بدان عمل کند، سود برده،  
از بیشترین آسایش بهره‌مند است و تارک و شک‌کننده در آن، همراه با بیشترین  
درگیری، زیان بیند.

امام، در این سخنان، به خوبی این نکته را بیان می‌کند که انسان متدین در پرتو ایمان به خدا  
و تسلیم در برابر تقدیر ازلی او، انسانی است رهیده از نگرانی و اندوه، مقاوم و شکیبادر برابر  
مصیبت‌ها، امیدوار به آینده و آرام و مطمئن و متوکل بر خدا و راضی به قضای او.

این‌که امام علی علیه السلام در جای دیگری تأکید می‌کند که «دین، قوی‌ترین تکیه‌گاه است»  
(آمدی، ۱۳۲/۱) یا این‌که می‌فرماید: «دین، شادمانی است» (همان، ۲۶/۱) یا این‌که «دین، انسان را  
حافظ و نگهبان است» (همان، ۹۰/۱) به همین معناست، چرا که دین تکیه‌گاه معنوی، وجودی  
و اخلاقی آدمی است. دین با معرفی خداوند به انسان و دعوت انسان به مواجهه عاشقانه با او  
و نهادن دستان سرد انسان در میان دستان گرم و امیدبخش خداوند، بزرگ‌ترین تکیه‌گاه  
وجودی را در اختیار انسان قرار می‌دهد؛ تکیه‌گاهی که با توجه به او و در پرتو او، هم هستی  
توجیه و تبیین می‌شود و هم زندگی انسان معنا و جهت پیدا می‌کند.

انسان بی دین انسانی است که این تکیه گاه را ندارد و هیچ دلیل و توجیهی برای نظام هستی و نیز آمدن و رفتن خویش و آینده خود و سایر انسان‌ها ندارد و شاید به همین دلیل است که امام علی علیه السلام «دین را نور می‌داند و یقین را مایه شادمانی می‌شمارد». قرآن کریم نیز به همین سبب، تأکید می‌کند که «خدا نور آسمان‌ها و زمین است...»، چرا که او هم نور هستی بخش به موجودات است و هم معنادهنده به حیات موجودات؛ او هم مبدأالمبادی است و هم غایةالغایات. بدون او چهره جهان کریه، ظلمانی و غیرقابل تحمل می‌شود و زندگی انسان و تکاپوی دائمی و پرفراز و نشیب او، معنا و توجیه خود را از دست می‌دهد.

زندگی معنادار زندگی‌ای است که در آن، حرکت و پویایی جهت‌دار همراه با امید به آینده‌ای قرین امنیت و آرامش وجود داشته باشد. به عبارت بهتر، زندگی معنادار زندگی‌ای است که در آن، عناصر و مؤلفه‌های زیر مشاهده شود:

۱. برخورداری از توجیهی معقول در باب چرایی وجود و چرایی زیستن؛

۲. آرامش وجودی؛

۳. امید به آینده؛

۴. حرکت و پویایی.

با توجه به آنچه تا کنون گفتیم، اصلی‌ترین کارکرد دین، تلاش برای فراهم کردن زمینه رسیدن به چنین حیات معقولی است. در قرآن کریم، به صراحت، از مؤمنان خواسته شده است تا به دعوت پیامبران پاسخ مثبت دهند، «هنگامی که آنها شما را به سوی آن امری فرا می‌خوانند که شما را زنده می‌کند» (اذا دعاکم لما یحییکم).

پرواضح است که مقصود از این حیات که پیامبران الهی ما را به سوی آن فرامی‌خوانند، حیات زیستی و فیزیکی نیست، بلکه حیاتی برتر و متعالی‌تر است. اما مقصود از این حیات چیست؟ به نظر می‌رسد که این حیات، حیاتی معقول و همراه با امید، عشق، آرامش و هدفداری است. این حیات تنها در پرتو ایمان به خدا، جاودانگی و اعتماد و توکل بر او حاصل می‌شود.

امام علی علیه السلام، در نهج البلاغه، زبان حال کسانی را که به این حیات دست یافته‌اند، چنین توصیف می‌کند:

بار خدایا! تو خود یاران خویش را آشناتر هم‌دمی و هم برای آنان که بر تو تکیه دارند، در پشتیبانی؛ در خلوت رازهاشان گواه آنانی و از درونشان آگاه و بر میدان دیدشان دانا. بدین سان، آنان برایت هویدا و قلب‌هایشان در پیش‌گاہت شیفته

و شیداست، اگر تنهایی به هراسشان افکند، با یاد توانس گیرند و اگر از هر سو بیارد، به حضرت پناه آورند». (معادینخواه، ۱۳۲)

زندگی بدون ایمان به خدا، زندگی‌ای بدون تکیه‌گاه و بدون توجیه و نامعقول و در اوج تنهایی و هراس و اضطراب است. به همین دلیل، بزرگ‌ترین خدمت پیامبران و بهترین حسنه دین، نجات و رهایی از چنین وضعیتی شکننده‌ای است و این نجات بدون دست‌یابی به ایمان دینی ناممکن است و تعبیر زیبای امام علی علیه السلام که «کسی که دین ندارد، راهی به سوی نجات ندارد [= من لا دین له لا نجات له]، بیان‌کننده همین حقیقت است.

#### کتاب‌نامه

۱. آلستون، ویلیام، دین و چشم‌اندازهای نو، غلامحسین توکلی، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۶.
۲. بستی، محمد بن معشر، الرسائل، اخوان الصفا، بیروت، ۱۹۵۷.
۳. بیضون، لیب، تصنیف نهج البلاغه، مرکز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۴. التستری، شیخ محمد تقی، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، المجلد الثاني.
۵. سم کین، گابریل مارسل، ترجمه مصطفی ملکیان، انتشارات گروس، ۱۳۷۵.
۶. رومی، مولانا جلال الدین، مثنوی معنوی، به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۷. معادینخواه، عبدالمجید، خورشید بی‌غروب نهج البلاغه، نشر ذره، ۱۳۷۵.
۸. غزالی، ابوحامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، قاهره، بی‌تا.
۹. رازی، امام فخر، التفسیر الکبیر.
۱۰. آمدی، شرح غرر و درر، امام علی بن ابیطالب علیه السلام، چاپ انتشارات دانشگاه تهران.